

قرآن و آزادی اسرا

-۲-

مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يَتَّخِذَ فِي الْأَرْضِ تَرْيُدُونَ عَرْضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ
يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٧﴾ لَوْلَا كَتَبْنَا مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لِمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ

عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٨﴾

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا ائْتَمْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَامًا مُبْعَدًا وَإِمَامًا فِدَاءً

نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی

اشاره: بخش اول این مقاله تحت عنوان «قرآن و آزادی اسرا» در کیهان اندیشه شماره ۳۵ درج شد و در آنجا پس از ذکر آیات فوق اشاره شد که در تفسیر این آیات باید شش مطلب مورد بحث قرار گیرد. فهرست شش مطلب و نیز بحث درباره مطلب اول در آن مقاله آمد و اینک بحث درباره پنج مطلب باقیمانده دنبال می‌شود.

بحث درباره مطلب دوم

مطلب دوم این بود که آیا مقصود از جمله «حتی یثخن فی الارض» استوار شدن سلطه پیغمبر و دین او در کره زمین است یا مقصود کوبیدن ویبی حرکت کردن دشمن در زمین جنگ است؟

محمد بن بحر اصفهانی معروف به ابومسلم

گرچه با توضیحی که در ذره جلد مجله درج می‌گردد، جای پرسشی باقی نماند، ولی از آنجا که گویا معیارهای تفسیریه برای برخی از خوانندگان محترم جای نپخته است یادآوری این نکته را لازم می‌دانیم که چاپ مجموعه مقاله‌هایی مانند کلیت لزول اسرا و آزادی اسراء و... به معنی تأیید دیدگاههای نویسنده آن نیست. بویژه آنکه مدیر نشریه خود با متد تحقیق و برخی برداشتهای محقق محترم موافق نمی‌باشد. نظر ما درباره بسیاری از مقالات نیز همین گونه است. بنابراین چاپ مقالاتی از این دست، جهت تخریب اسکار، رشد اصلاح و تکامل اندیشه‌ها صورت می‌گیرد و نشانی از متعصبانه و احترام به اندیشه دیگران دارد.

کیهان اندیشه

اصفهانى متوفای ۳۲۲ هجری به نقل مجمع‌البیان در تفسیر آیه «ماکان لنبی ان یكون له اسرى حتى یثخن فی الارض» می‌گوید: ائخان به معنای غلبه کردن بر بلاد و رام ساختن اهل آن بلاد است و آیه مزبور می‌گوید: برای هیچ پیغمبری روا نیست اسیر بگیرد تا وقتی که تسلط و حاکمیت پیغمبر در زمین برقرار شود. (۱)

ابومسلم اصفهانی تا آنجا که ما می‌دانیم قدیم‌ترین عالم مفسری است که چنین نظری در تفسیر جمله «حتی یثخن فی الارض» اظهار کرده و از آن، اقتدار و حاکمیت یافتن پیغمبر را در زمین فهمیده است و این نظر با شغل او نیز مناسب بوده است چون او از فرمانروایان حکومت بنی‌عباس بوده و طبعاً به سلطه و اقتدار حکومت می‌اندیشیده است و از علمای متأخر نیز صاحب «المنار» و صاحب «المیزان» این نظر را پذیرفته‌اند.

صاحب «المنار» می‌نویسد: معنای آیه مزبور این است که از شأن و سنت هیچ پیغمبری نبوده که در جنگ اسیرانی بگیرد به منظور اینکه آنان را بی‌فدیه یا با فدیه آزاد کند مگر بعد از آنکه شأن و قدرت و سلطه‌اش در زمین کامل شده باشد تا گرفتن اسیران سبب ضعف او یا قوت دشمنانش نشود... و ثخانة به معنای غلظت است پس هر چیز غلیظی را ثخین می‌گویند، بنابراین «حتی یثخن فی الارض» معنایش این است: تا آنگاه که آن پیغمبر قوی و شدید و غالب گردد. (۲)

صاحب المنار سپس می‌نویسد: یکی از امور تجربه شده که شکی در آن نیست این است که مبالغه و اثخان در کشتن دشمنان یکی از اسباب اثخان در زمین یعنی حاکمیت و قوت و سلطه بزرگ یافتن در زمین است. (۳)

صاحب «المنار» می‌گوید: اثخان بر دو گونه است یکی «اثخان القتلی» و دیگری «اثخان فی الارض» اثخان القتلی یعنی مبالغه زیاد در کشتن دشمنان و اثخان فی الارض یعنی تسلط و حاکمیت یافتن در زمین، و اثخان القتلی سبب اثخان فی الارض می‌شود.

صاحب «المنار» نظر می‌دهد که در آیه مورد بحث عبارت «یثخن فی الارض» به معنای تسلط

و حاکمیت یافتن است و این آیه می‌خواهد بگوید: برای هیچ پیغمبری روا نیست که قبل از حاکمیت کامل یافتن اسیرانی را که از دشمن می‌گیرد بی‌فدیه و یا با فدیه آزاد کند زیرا این کار موجب ضعف او و یا قوت دشمن می‌شود، بنابراین باید همه اسرا را قتل عام کند، و ایسر کار باید ادامه یابد تا وقتی که تسلط و حاکمیت وی مسلم شود، پس از آن مانعی ندارد اسیرانی را که می‌گیرد بی‌فدیه یا با فدیه آزاد کند. (۴)

صاحب المیزان نیز نظر صاحب المنار را انتخاب کرده است که عبارت معظمله را بعداً نقل خواهیم کرد. این بود نظر ابومسلم اصفهانی و صاحب المنار و صاحب المیزان در معنای جمله «حتی یثخن فی الارض» و قبل از هر چیز لازم است که لغت «ائخان» و مشتقات و موارد استعمال آن را از گفته‌های اهل لغت بیاوریم و بررسی کنیم:

موارد استعمال ائخان و استئخان

۱- در نهایت ابن‌اثیر آمده است: «الائخان فی الشیء المبالغة فیہ والاكثر منه یقال: ائخنت المرض اذا اثقلته و وھنته و منه حدیث ابی‌جہل: «وكان قد ائخن» ای اثقل بالجرأح».

۲- در اساس البلاغة زمخشری آمده است: «ثخن الشیء کثف و غلظ و ثوب ثخین و من المجاز ائخنت الجراحات و ترکه مئخنا و قیذا و استئخن منی الاعیاء و المرض غلبانی و استئخن منی النوم غلبنی» (۵)

۳- در لسان‌العرب آمده است: «استئسخن من المرض و الاعیاء اذا غلبه الاعیاء و المرض» (۶)

۴- و در مفردات راغب آمده است: «یقال: ثخن الشیء فهو ثخین اذا غلظ فلم یسر ولم یستمر فی ذهابه»

* دهخدا می‌گوید: «محمد بن بحر اصفهانی مکنی به ابومسلم (۲۵۴ تا ۳۲۲ هـ. ق) از مردم اصفهان دانشمند معتزلی و مفسر و شاعر است، از طرف مقتدر عباسی و الی اصفهان و فارس گردید و در سال ۳۲۱ هجری قمری از منصب معزول شد، او راست جامع التأویل در تفسیر در چهارده جلد و مجموعه رسائل لغت نامه دهخدا حرف میم، ص ۵۷۳».

«اِثْنَتَهُ الْجَرَاحَاتِ» این است که جراحاتها او را بی حرکت وزمین گیر کرده است. و در کلام زمخشری بود «استئخن منی الاعیاء والمرض غلبانی» یعنی خستگی ومرضی برمن غالب شدند. زمخشری عبارت مزبور را به معنای غالب شدن خستگی ومرض برانسان تفسیر کرده و معلوم است وقتی که خستگی ومرض برانسان غالب شوند او را بی حرکت وزمین گیر می کنند. از این مثالها روشن می شود که ماده «ئخن»، به باب افعال یا استفعال که می رود از باب استعاره به معنای بی حرکت کردن چیزی می آید، نه به معنای محکم شدن، ولی در الهمیزان به معنای محکم شدن گرفته شده و در تفسیر آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یئخن فی الارض» بعد از نقل سخنان راغب که قبلاً آوردیم می نویسند:

مقصود از ائخان پیغمبر در زمین این است که دین او بین مردم استقرار یابد. گوئی دین چیز غلیظی است که منجمد شده وثبات یافته است بعد از آنکه چیز رقیقی بوده و بیم نابود شدن آن می رفته است. (۸)

گویا معظم له تصور کرده اند: مقصود راغب که گفته است: «ومنه استعیر قولهم ائخنته ضرباً...» این است که ماده ائخان را استعاره آورده اند برای مفهوم محکم شدن، در حالی که «ائخنته ضرباً» که در سخنان راغب آمده معنایش این است که او را زدم تا بی حرکت شد چنانکه معنای آیه «اذا ائخنتوهم فشدوا الوثاق» که در سخن راغب آمده این است که: «وقتی دشمنان را شکست دادید و بی حرکت گردید آنان را با ریسمان ببندید» و هرگز معنایش این نیست که: «وقتی دشمنان را محکم و استوار گردید آنان را با ریسمان ببندید».

بنابراین معنای آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یئخن فی الارض» این است که برای هیچ پیغمبری روا نیست در جنگ اسیر بگیرد (و بدینوسیله وقت نیروی خود را هدر بدهد) تا وقتی که دشمن را شکست بدهد و بی حرکت کند، و هرگز معنایش این نیست که برای هیچ پیغمبری روا نیست در جنگ اسیرانی بگیرد تا

ومنه استعیر قولهم: ائخنته ضرباً واستخفافا قال الله تعالی: حتی اذا ائخنتموهم فشدوا الوثاق.» (۷)

از آنچه نقل شد روشن می شود که ماده «ئخن» به معنای غلظت است ولی به باب افعال و استفعال که می رود آن را برای معنای دیگری استعاره می آورند، چنانکه در مفردات راغب بود: «ومنه استعیر قولهم: ائخنته ضرباً». توضیح گفته راغب این است که مثلاً شیره وقتی که غلیظ می شود می گویند: «ئخن الدبس» یعنی شیره غلیظ شد «فهو ئخین» پس شیره غلیظ است، آنگاه در عبارت «ائخنته ضرباً» و در آیه «حتی اذا ائخنتموهم» ماده ائخان را استعاره آورده اند برای معنای دیگری. راغب همین قدر می گوید: این ماده را استعاره آورده اند ولی نمی گوید: برای چه معنایی؟

اکنون باید بدانیم که در عبارت «ائخنته ضرباً» و در آیه «حتی اذا ائخنتموهم» این ماده را که در اصل به معنای غلظت است برای چه معنایی استعاره آورده اند؟

در همین مثال شیره که دقت می کنیم می بینیم شیره وقتی که غلیظ می شود دو حالت پیدا می کند: یکی اینکه در جای خود می ماند و بی حرکت می شود و دیگر اینکه سفت و محکم می شود حالا وقتی که با استعاره می گویند: «ائخنته ضرباً» آیا مقصود این است که او را زدم تا بی حال و بی حرکت شد یا مقصود این است که او را زدم تا سفت و محکم شد؟

و نیز در آیه «حتی اذا ائخنتموهم فشدوا الوثاق» آیا مقصود این است که وقتی دشمن را در جنگ شکست دادید و بی حرکت وزمین گیر کردید او را با ریسمان ببندید؟ یا مقصود این است که وقتی دشمن را در جنگ سفت و محکم کردید او را با ریسمان ببندید؟ در سخنان زمخشری بود: «ومن المجاز ائخنته الجراحات». آیا مقصود از این سخن این است که جراحاتها او را زمین گیر و بی حرکت کرده است یا مقصود این است که جراحاتها او را سفت و محکم کرده است؟

این مطلب، بدیهی به نظر می رسد که «ائخنته ضرباً» یعنی او را آنقدر زدم تا بی حرکت شد و معنای

وقتی که دینش استقرار یابد و پابرجا شود.

صاحب المیزان «اثنان» از باب افعال را لازم دانسته و آن را به معنای استقرار یافتن و محکم شدن تفسیر کرده‌اند، در حالی که «اثنان» از باب افعال در همه موارد استعمالش متعدی است و آن را استعاره می‌آورند برای کوبیدن و بی‌حرکت کردن چیزی و چنانکه در سخنان اهل لغت دیدیم به معنای این است که مرض و جراحت او را بی‌حرکت و زمین‌گیر کردند و در حدیث ابوجهل که از ابن‌اثیر نقل کردیم آمده بود: «وکان قد اثنخ» به صیغه مجهول یعنی ابوجهل در جنگ بدر به سبب ضرب‌ها و جراحتها بی‌حرکت شده بود.

طبیعی است که اگر اثنان از باب افعال لازم پنداشته شود و به معنای «صارذائخانه» گرفته شود، جمله «حتی یثخن فی الارض» به معنای تسلط و حاکمیت یافتن پیغمبر تفسیر می‌شود، در حالی که چنین نیست و «اثنان» از باب افعال، همیشه متعدی استعمال می‌شود و مفعول دارد و می‌بینیم که فعل «اثنتموهم» در آیه شریفه متعدی است و ضمیر «هم» مفعول آن است.

پس باید گفت: در آیه «یثخن فی الارض» نیز متعدی است، نهایت اینکه مفعولش مقدر است و باید چیزی نظیر «العدو» تقدیر گرفت که اگر مفعولش ظاهر باشد چنین می‌شود: «ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن العدو فی الارض»، یعنی برای هیچ پیغمبری روانیست که در حین جنگیدن وقت و نیروی خود را صرف گرفتن اسیرانی از دشمن کند تا وقتی که دشمن را در عرصه جنگ زمین‌گیر و بی‌حرکت سازد.

مراد از تسلط و حاکمیت چیست؟

آنها که معتقدند آیه «حتی یثخن فی الارض» در سوره انفال حاوی عتاب است و «اثنان» در آیه مزبور به معنای تسلط یافتن پیغمبر (ص) و دین او است، می‌گویند: آیه مزبور بدین سبب مسلمین را مورد عتاب قرار داد که بعد از جنگ بدر تسلط و حاکمیت پیغمبر و دین او

هنوز استقرار نیافته بود و آزادی اسراء در آن زمان موجب تضعیف مسلمین و تقویت کفار می‌شد، ولی بعداً که حاکمیت و تسلط پیغمبر (ص) و دین او تثبیت شد در سوره محمد (ص) دستور آمده که: «إما منا بعدو أما فداء» یعنی اسیران را بی‌فدیه یا با فدیه آزاد کنید و از آن پس دیگر قتل‌عام اسیران واجب نبود و آزاد کردنشان مجاز بود. (۹)

در اینجا باید از صاحبان این قول پرسید: اگر اثنان در آیه «حتی یثخن فی الارض» به معنای تسلط یافتن پیغمبر (ص) و دین او است چه درجه از تسلط مراد است؟ حداقل، یا حداکثر و اعلائی آن؟ اگر حداقل آن مراد است که این حداقل، بعد از جنگ بدر حاصل بود، زیرا رسول اکرم (ص) در آن زمان فاتح جنگ و دارای حکومتی پابرجا بود و اگر حد اعلائی تسلط و حاکمیت پیغمبر (ص) مراد است، که تا آخر حیات آن حضرت هم حاصل نشد زیرا حد اعلائی آن حکومت جهانی است که برای او بوجود نیامد.

می‌دانیم که قوت و ضعف حاکمیت دو امر نسبی هستند که درجات متفاوتی دارند و هر درجه‌ای نسبت به درجه بالاتر، ضعیف و نسبت به درجه پائین‌تر قوی است، حداقل حاکمیت این است که نظامی بتواند قوی پای خود بایستد و حد اعلائی آن این است که بر همه جهان حاکم شود و بین حداقل و حد اعلائی حاکمیت درجات مختلفی می‌تواند تحقق یابد.

نظام اسلامی در حیات رسول اکرم (ص) از حداقل حاکمیت شروع کرد و به تدریج قدرتش بیشتر شد تا آنکه در غزوه تبوک توانست حدود سی هزار نیرو بسیج کند، ولی هرگز به حد اعلائی حاکمیت که حکومت جهانی است نرسید. در جنگهایی که نظام اسلامی اسیر می‌گرفت به دستور پیشوای اسلام اسرای جنگ گاهی بی‌فدیه و گاهی با فدیه آزادی شدند، چنانکه در جنگ بدر و جنگ بنی‌المصطلق و جنگ حنین و هوازن چنین شد.

فرق بین اسرای بدر و غیر بدر

صاحب «المنار» و همفکرانش گفته‌اند: آزاد کردن اسرای جنگ بدر مقتضی عذاب عظیم و موجب عتاب و توبیخ خداوند در آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری» شد.

باید پرسید: چه فرقی است بین آزاد کردن اسرای جنگ بدر و بین آزاد کردن اسرای بنی المصطلق که آزاد کردن اسرای جنگ بدر مقتضی عذاب عظیم و موجب عتاب و توبیخ خداوند می‌شود ولی آزاد کردن اسرای بنی المصطلق^(۱۰) نمی‌شود؟

و اگر گفته شود: هنگام جنگ بنی المصطلق مسلمین آنقدر قوی بودند که دیگر در آینده امکان شکست آنان از بین رفته بود و از اینرو آزاد کردن اسراء موجب تضعیف مسلمین نمی‌شد ولی بعد از جنگ بدر امکان شکست مسلمین وجود داشت، چنانکه یک سال بعد در جنگ احد شکست خوردند. در جواب می‌گوییم: تاریخ خلاف این گفته را ثابت می‌کند زیرا مسلمین در جنگ مؤته که بعد از جنگ بنی المصطلق بود شکست سختی خوردند.^(۱۱)

بمطور کلی امکان شکست نیروهای هر حکومتی اگرچه در اوج قدرت باشد در جنگهای موضعی یا عمومی همیشه وجود دارد و چنانکه قبلاً اشاره شد قوت و ضعف دو امر نسبی هستند و وسیله سنجشی وجود ندارد که بگوییم: مثلاً خدا گفته است: اگر قدرت مسلمین تا فلان درجه باشد آزاد کردن اسراء جایز نیست و اگر تا فلان درجه ارتقاء یابد آزادی آنها مانعی ندارد، نه چنین حکمی از طرف خدا اعلام شده و نه قدرت حکومت در این رابطه درجه‌بندی گشته است.

نتیجه بحث در باره مطلب دوم این شد که معنای جمله «حتی یثخن فی الارض» در آیه ۶۷ سوره انفال، استوار شدن سلطه پیغمبر در کوره زمین نیست بلکه معنای آن شکست دادن و بی حرکت کردن دشمن در زمین و عرصه جنگ و پیکار است.

بحث در باره مطلب سوم

مطلب سوم این بود که آیا بین آیه ۶۷ سوره انفال: «ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض» و بین آیه ۴ سوره محمد «فاما منا بعد واما فداء» تعارض هست یا مفهوم این دو آیه باهم سازگار و هماهنگ است و تعارض بین آن دو نیست؟

کسانی که می‌گویند: آیه «ماکان لنبی...» می‌گوید: آزاد کردن اسرا قبل از استقرار سلطه پیغمبر جایز نیست و باید قتل عام شوند طبقاً مفهوم این دو آیه را باهم سازگار و هماهنگ نمی‌دانند، زیرا آیه «فاما منا بعد و اما فداء» آزاد کردن اسرا را بی فدیة یا با فدیة بطور مطلق تجویز می‌کند و بین جایز بودن آزادی اسراء و جایز نبودن آن تعارض وجود دارد و به همین علت بعضی از مفسران گفته‌اند: آیه «فاما منا بعد و اما فداء» آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری» را نسخ کرده است.^(۱۲)

شیخ طوسی نیز از قول ابن عباس و قتاده نقل می‌کند که گفته‌اند: آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری» که آزاد کردن اسرا را (به گمان آنان) منع می‌کند مربوط به زمانی است که تعداد مسلمین کم بوده ولی بعداً که تعدادشان زیاد شد آیه «فاما منا بعد و اما فداء» نازل گردید که آزاد کردن اسرا را بی فدیة یا با فدیة تجویز می‌کند.^(۱۳)

صاحب المیزان نیز قول ابن عباس و قتاده را پذیرفته و در تفسیر آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض» می‌فرماید:

«سنت و وظیفه همه پیغمبران و از جمله پیغمبر اسلام این بوده و باید باشد که پس از غلبه بر دشمن همه افراد دشمن را قتل عام کنند تا نیروی مخالف کاملاً سرکوب شود و انبیا قدرت پیدا کنند و دینشان پابرجا گردد ولی پس از پابرجا شدن انبیا و دینشان دیگر آزاد کردن اسرای دشمن مانعی ندارد، چنانکه آیه «فاما منا بعد و اما فداء» آزاد کردن اسرا را بی فدیة یا با فدیة تجویز کرده است و این آیه مربوط به زمانی است که سیطره اسلام کاملاً استقرار یافته و گسترش پیدا کرده بود.^(۱۴)

صاحب «المنار» نیز همین قول را پذیرفته و می‌گوید: «آیه «فاما متا بعد واما فداء» که آزاد کردن اسرا را تجویز کرده مربوط است به بعد از پابرجا شدن قدرت و سیطره اسلام ولی قبل از پابرجا شدن استحکام نظام اسلام گرفتن اسیر و آزاد کردنش بی‌فدیه یا با فدیة ممنوع بود زیرا این موجب ضعف جبهه اسلام می‌گشت» (۱۵)

نظر نگارنده

به نظر می‌رسد دو آیه مورد بحث باهم هماهنگ هستند، زیرا آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یتخن فی الارض» می‌گوید: قبل از شکست دادن و بی‌حرکت کردن دشمن نباید وقت رزمندگان صرف گرفتن اسیر شود؛ زیرا اشتغال به گرفتن و بستن و منتقل کردن اسرا به پشت جبهه، وقت رزمندگان را می‌گیرد و از نیروی رزمندگی آنان می‌کاهد و به همین نسبت احتمال پیروزی نیروهای اسلام را کمتر و احتمال غلبه دشمن را بیشتر می‌کند؛ لذا تا وقتی که دشمن بطور کامل سرکوب و بی‌حرکت نشده است نباید سپاهیان اسلام حتی یک لحظه را از دست بدهند و باید همه نیروی خود را فقط صرف شکست دادن دشمن مهاجم کنند تا آنگاه که دشمن را در میدان و زمین جنگ سرکوب و بی‌حرکت سازند. پس پایان ممنوعیت گرفتن اسیر وقتی است که دشمن کاملاً ذلیل و زمین گیر شود، آنگاه گرفتن و بستن اسیر بلامانع بلکه مکمل پیروزی نیروهای اسلام خواهد بود تا بعداً با فدیة یا بی‌فدیه آزاد شوند و یا با اسیرایی که دشمن گرفته است مبادله گردند.

این بود تفسیر و توضیح محتوای آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری...». حالا به آیه «فاما متا بعد واما فداء» توجه می‌کنیم، آیه چنین است:

«فإذا لقیتم الذین کفروا ففسرب الرقاب حتی انخنتموهم فشدوا الوثاق فاما متا بعد واما فداء حتی تضع الحرب اوزارها...» (سوره محمد، آیه ۴). یعنی وقتی که در میدان جنگ با کفار مهاجم روبرو شدید آنان را گردن بزنید تا آنگاه که سرکوب و بی‌حرکتشان کردید اسیرشان کنید و محکم ببندیدشان تا اینکه

جنگ پایان یابد و بعداً اسیران را بی‌فدیه یا با فدیة آزاد خواهید کرد.

چنانکه می‌بینیم این آیه با آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یتخن فی الارض» تعارض ندارد، زیرا آیه آیه به گرفتن اسیر بعد از سرکوب کردن کامل دشمن امر می‌کند و آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری...» گرفتن اسیر قبل از سرکوب کردن کامل دشمن نهی می‌کند و نیز این آیه از آزاد کردن اسرا بعد از جنگ بی‌فدیه یا با فدیة سخن می‌گوید و آیه «ماکان لنبی...» اساساً از آزاد کردن اسراء سخن نمی‌گوید نه از آن نهی می‌کند و نه بآن امر می‌نماید، بلکه آن را مسکود می‌گذارد.

پس روشن شد که دو آیه مورد بحث باهم تعارض ندارند و بنابراین ما ناچار نیستیم بگوییم: آیه «فاما متا بعد واما فداء»، آیه «ماکان لنبی...» را نسخ کرده است؛ آنطور که تفسیر جلالین می‌گوید؛ ما بگوییم: آیه «ماکان لنبی...» از آزاد کردن اسرا قبل از استقرار حاکمیت پیغمبر نهی می‌کند و آیه «فاما متا بعد واما فداء» از آزاد کردن اسراء بعد از استقرار حاکمیت پیغمبر امر می‌کند آنطور که صاحب المنار و المیزان می‌گویند.

چرا بین دو آیه تعارض دیده‌اند؟

چنین به نظر می‌رسد که اکثر مفسران چون از «ماکان لنبی ان یکون له اسری...» (انفال ۷۱) ممنوعیت گرفتن فدیة و آزاد کردن اسرا را فهمیده‌اند از طرفی دیده‌اند که آیه «فاما متا بعد واما فداء» (سوره محمد، ۴) صریحاً آزاد کردن اسرا را در مقابل فدیة تجویز می‌کند؛ از اینجا تصور کرده‌اند که یا باید تفسیر جلالین بگویند: آیه «فاما متا بعد واما فداء» نسخ آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری» می‌باشد یا باید بگویند: موضوع این دو آیه با هم فرق دارد و آیه ۶۷ سوره انفال که به گمان آنان آزاد کردن اسرا را مقابل فدیة ممنوع می‌کند، مربوط به وقتی است اسلام و حکومت اسلامی هنوز پابرجا نشده بود و آیه سوره محمد (ص) که آزاد کردن اسرا را در مقابل فدیة تجویز می‌کند، مربوط به وقتی است که اسلام

مأ بعد و اما فداء...» هیچگونه دوگانگی وجود ندارد و این دو آیه با هم هماهنگ هستند و مدلول هر یک از آن دو، مدلول دیگری را تأیید می‌کند.

بحث درباره مطلب چهارم

مطلب چهارم این بود که آیا «کتاب سابق خدا» در آیه «لولا کتاب من الله سبق لمسکم فی ما اخذتم عذاب عظیم» چیست؟ و آیا این چه کتابی است که از عذاب عظیمی جلوگیری کرده است؟

در تفسیر «المیزان» آمده است که خداوند «کتاب» را عمداً در این آیه مبهم گذاشته است که کسی آن را نداند تا ذهن شنونده به هر سو برود. (۱۷)
مفسران برای فهم معنای «کتاب» در این آیه بحثهای زیادی کرده و نظریهای گوناگونی اظهار نموده‌اند، در اینجا چند نظر را می‌آوریم و درباره آنها به بحث می‌پردازیم:

نظر اول:

مقصود از «کتاب» در این آیه «ام‌الکتاب» یعنی لوح محفوظ است و این آیه می‌خواهد بگوید اگر نبود اینکه خدا در ام‌الکتاب و لوح محفوظ نوشته بود که قرار بوده غنائم جنگ و فدیة گرفتن از اسرا را در آینده برای شما حلال کند چون شما قبل از اباحه رسمی خدا غنیمت و فدیة را گرفتید، عذاب عظیمی شما را فرا می‌گرفت.

این قول را به ابن عباس نسبت داده‌اند. (۱۸) و نیز آن را به ابی‌هریره نسبت داده و از وی نقل کرده‌اند که گفته است: «يقول الله: لولا انه سبق فی علمی انی ساحل المغانم لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم» (۱۹). یعنی خدا می‌گوید: اگر قبلاً در علم من نگذاشته بود که در آینده مغنمها را برای شما حلال خواهم کرد به علت اینکه مغنمها را گرفتید عذاب بزرگی شما را فرا می‌گرفت.

این نظر قابل قبولی نیست زیرا اگر در زمان نزول

حکومت اسلامی پابرجا شده بود.

صاحب‌المیزان رضوان الله علیه می‌فرماید: موضوع این دو آیه با هم فرق دارد و آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری» موضوع آنجاست که هنوز حکومت پیغمبر اسلام و دین وی پابرجا نشده بود که در این زمان باید از گرفتن اسیر و آزاد کردن اسرا در مقابل فدیة خودداری کند و وظیفه دارد اسرا را قتل عام نماید و آیه «... فاما مأ بعد و اما فداء» موضوع آنجاست که حکومت و دین وی پابرجا شده بود که در این زمان گرفتن اسرا و آزاد کردنشان در مقابل فدیة مانعی ندارد. (۱۶)

آنچه به نظر نگارنده می‌رسد این است که نه آیه «فاما مأ بعد و اما فداء» آیه «... ماکان لنبی ان یکون له اسری» را نسخ کرده و نه موضوع دو آیه یادشده با هم فرق دارد، زیرا در این دو آیه اساساً درباره پابرجا شدن و یا پابرجا نشدن حکومت پیغمبر اسلام و دین وی بحثی نشده است و از طرفی هر دو آیه با هم هماهنگ هستند و هر دو به ضمیمه هم می‌گویند: هر پیغمبری و هر فرمانده سپاهی وقتی که با دشمن مهاجم روبرو می‌شود، باید همه نیروهایش را صرف کشتن و متلاشی کردن دشمن کند و نیروهای حق حتی یک لحظه هم نباید خود را به گرفتن اسیر مشغول کنند که این کار از نیرو و توان رزمی آنان می‌کاهد و احتمال پیروزی نیروهای حق را کمتر می‌کند.

پس آنگاه که نیروهای حق دشمن را سرکوب کردند و نظام فرماندهی آنها را از بین بردند باید برای تکمیل پیروزی نیروهای حق باقیمانده نیروهای متلاشی‌شده دشمن را بگیرند و محکم ببندند که دیگر از طرف دشمن هیچگونه خطری نسبت به نیروهای حق احساس نشود، سپس در آینده درباره اسرا تصمیم‌گیری می‌کنند و با رعایت مصلحت، یا بی‌فدیة و یا با فدیة آزادشان می‌سازند.

این بود مطلبی که از جمع‌بندی محتوای دو آیه یادشده و ضمیمه کردن مدلول آن دو به دست می‌آید. خلاصه بحث درباره مطلب سوم این شد که بین آیه «ماکان لنبی ان یکون له اسری...» و آیه «... فاما

کرده است صحیح نیست، در حالی که آیه مزبور می گوید: مقتضی عذاب عظیم موجود بوده و کتاب سابق خدا مانع وقوع آن شده است.

نظر سوم:

مقصود از کتاب در این آیه، حکم خدا در بار اصحاب بدر است که خدا وعده داده بود: کسانی را که با رسول خدا (ص) در جنگ بدر شرکت داشتند هرگز عذاب نخواهد کرد. این نظر را به حسن بصری^۱ نسبت دادماند.^(۲۱)

این نظر نیز صحیح نیست زیرا این نظر مستلزم تجویز هرگونه فسق و فجوری برای اهل بدر است، چو طبق این نظر خدا بر خود حتم کرده که به هیچوجه اهل

* عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج اموی مکی، اصل او رومی بود. از طاووس یمانی و زهری و امام صادق^ک روایت می کند و او از حفص بن غیاث و سفیان بن عیینة از او روایت می کنند. او اولین کسانی است که در اسلام تصنیف کرده اند و از افسطال محدثان و فقهاء و قراء و عباد شمرده شده است جماعتی از توثیق کرده و در عین حال گفته اند: در نقل حدیث تسدیل می کرده است. او در سال ۱۴۹ یا ۱۵۰ یا ۱۵۱ در هفتاد سال وفات کرده و شافعی گفته است: این جریج هفتاد زن را به ما گرفته است. (تهذیب السهذیب عسقلانی، ج ۶، ص ۴۰۲، ۴۰۶).

* حسن بن ابی الحسن بصری در اواخر خلافت عمر متولد شد حضرت علی^ک و طلحه و عایشه را دیده است، او کتاب ربیع زیاد حاکم خراسان در زمان معاویه بوده و مدتی در بصره منجم قضاء داشته است، وی از ابی بن کعب و سعد بن عباده روایت می کند و فتاده و ربیع بن صبیح از او روایت می کنند، اقوال نظرات اجتهادی او در تفسیر قرآن فراوان نقل می شود و او و بزرگان فقهاء و علماء و عباد شمرده اند و در عین حال گفته اند در نقل حدیث تدلیس می کرد یعنی حدیث را به کسی نسبت می داد که از او نشنیده و از دیگری شنیده بود. یونس بن عبید حسن بصری گفت: تو که رسول خدا را ندیده ای چگونه از حدیث نقل می کنی؟ گفت: من هرچه از رسول خدا نقل می کنم از علی شنیده ام ولی جرات نمی کنم نام علی را ببرم چون من زمانی هستیم که می بینی یعنی زمان حجاج. حسن بصری در ۱۱۰ هجری قمری در سن نزدیک به نود سالگی در گذشت. [تهذیب السهذیب ابن حجر عسقلانی ج ۲، ص ۲۶۳-۲۶۰]

این آیه غنائم جنگ و فدیة گرفتن از اسرا واقعاً حلال بوده در این صورت گرفتن غنیمت و فدیة موجب عذاب عظیم نخواهد بود و اگر واقعاً حرام بوده و هنوز حلال نشده بوده در این صورت گرفتن غنیمت و فدیة موجب عذاب است و جلوگیری از عذاب به دلیل اینکه این حرام بعداً حلال خواهد شد توجیه صحیحی ندارد و اگر برای توجیه نظر خود بگویند: «چون قرار بوده است در آینده فدیة گرفتن از اسرا حلال شود به این علت از عذاب عظیم جلوگیری شده است» این صحیح نیست زیرا اگر حرام بالفعل که در آینده حلال خواهد شد از نظر قانون الهی حلال بالفعل محسوب می شود، پس در این صورت آنانکه از اسرای جنگ بدر فدیة گرفتند کارشان حلال بوده است و بنابر این عمل آنان مقتضی عذاب نخواهد بود، یعنی در این مورد اساساً مقتضی عذاب عظیم وجود نخواهد داشت، در حالی که آیه مورد بحث می گوید: عمل مسلمانان مقتضی عذاب عظیم بود ولی خدا به مقتضای کتاب خود از این عذاب عظیم جلوگیری کرد.

نظر دوم:

مقصود از «کتاب» در آیه مزبور، حکم سابق خداست که هیچ قومی را عذاب نخواهد کرد تا وقتی که حجت را بر آن قوم تمام کنند چون خدا حرمت گرفتن فدیة از اسرا را قبلاً برای مسلمانان بیان نکرده و حجت بر آنان تمام نشده بود، این موجب جلوگیری از عذاب عظیم شده و این همان قبیح عقاب بلا بیان است که علمای اصول فقه در بحث برائت از آن سخن می گویند، این نظر را به ابن جریج^{*} نسبت دادماند.^(۲۰)

این نظر هم مقبول نیست، زیرا اگر هیچ دلیلی از عقل و نقل بر حرمت گرفتن فدیة از اسرا برای مسلمانان بیان نشده و حجت بر آنان تمام نباشد، در این صورت مقتضی عذاب وجود ندارد و بنابر این گرفتن فدیة از اسرا و آزاد کردن آنان موجب عذاب نخواهد بود، زیرا موضوع عذاب منتفی است و چون موضوع عذاب و مقتضی آن منتفی است سخن گفتن از عذاب عظیمی که مقتضی آن موجود بوده و کتاب خدا از آن جلوگیری

شدند) و نیز فدیهای که گرفته می‌شود کمکی است برای جهاد فی سبیل الله ولی مسلمانان از این نکته غافل بودند که کشتن اسرا عزت اسلام را بیشتر می‌کند و نیز موجب تضعیف کفار می‌شود. این نظر از زمخشری است. (۲۲)

این نظر هم صحیح نیست، زیرا خطای در اجتهاد اساساً مقتضی عذاب نیست تا کتابی از خدا مانع آن عذاب شود و به تعبیر دیگر: در اینجا موضوع گناه از اول منتفی است و آمدن عذاب محل ندارد و از اینرو معنی ندارد که کسی بگوید: اگر حکمی که در لوح بود جلوی عذاب عظیم را نمی‌گرفت آن عذاب اصحاب بدر را فرامی‌گرفت.

نظر ششم:

مقصود از «کتاب» در آیه مزبور، قرآن است و معنای آیه این است که «اگر نبود قرآن که شما به آن ایمان آوردید و به سبب ایمان به قرآن مستحق بخشیده شدن گناهان صغیره خود شدید به علت اینکه از اسرای بدر فدیہ گرفتید عذاب عظیمی شما را فرامی‌گرفت، و باید دانست که این گناه بخشیده شده گناه صغیره بوده است، زیرا اجماع داریم که صحابه رسول قبل از بخشیده شدن این گناه فاسق نبوده‌اند، در حالی که اگر این گناه کبیره بود صحابه فاسق می‌شدند و این برخلاف اجماع مزبور است. این نظر از ابوعلی جبائی است* از سخنان ابوعلی جبائی چند مطلب استفاده می‌شود:

- ۱- مقصود از «کتاب» در آیه «لولا کتاب من الله سبق لمستمکم فیما اخذتم عذاب عظیم» قرآن است.
- ۲- ایمان اصحاب بدر به «کتاب» جلوی عذاب عظیم را گرفته است نه خود «کتاب».
- ۳- این گناه مفروض یعنی گرفتن فدیہ از اسرا و آزاد کردنشان گناه صغیره بوده است.

* عبارت ابوعلی جبائی چنین است: «والمعنی: لو لا کتاب من الله سبق و هو القرآن الذی امنتم به واستحققتهم بذلک غفران الصفاة لمستمکم فیما اخذتم به من الفداء عذاب عظیم. و لا يجوز ان یکون المراد به الا الصفاة لانهم قبل الغفران لم یکونوا فاسقا اجماعاً». (تبیان، شیخ طوسی، ج ۵، ص ۱۵۷)

بدر را عذاب نکند، اگر چه مرتکب انواع گناهان بزرگ بشوند و این مخالف روح اسلام و هدف از بعثت انبیاء است که خدا به عده خاصی تضمین بدهد و بگوید: هرگونه گناهی از آنان از پیش بخشیده شده است.

نظر چهارم:

مقصود از «کتاب» در آیه مزبور، حکم ازلی خداست که برخورد حتم کرده و وعده داده است فقط این گناه خاص، یعنی گرفتن فدیہ از اسرای بدر را از شرکت کنندگان در جنگ بدر ببخشد، نه گناهان دیگر را و اگر حکم ازلی خدا نبود که این گناه خاص را ببخشد عذاب عظیمی اصحاب بدر را فرامی‌گرفت، این نظر امام فخررازی است. (۲۲)

این نظر نیز مردود است، زیرا این گناه خاص مفروض چه ویژگی و امتیازی دارد که خدا در ازل حکم کرده که آن را ببخشد؟ این یک ادعای بی‌دلیل است و اساساً این مطلب که گناه خاصی از افراد خاصی پیش از ارتکاب آن گناه بخشیده شود برخلاف عدالت و هدف بعثت انبیا و حکمت الهی است. حقیقت این است که آزاد کردن اسرا در مقابل فدیہ اساساً گناه نیست تا نیازی به اینگونه توجیهاات باشد.

نظر پنجم:

مقصود از «کتاب» در این آیه، حکمی است که خدا قبلاً در لوح نوشته بود که کسی را به سبب خطا و اشتباه عقاب نکند و معنای آیه «لولا کتاب من الله سبق لمستمکم فی ما اخذتم عذاب عظیم» این است که اگر حکم خدا قبلاً در لوح نوشته نشده بود که کسی را به سبب اشتباه عقاب نکند، شما اصحاب بدر را عذاب عظیمی فرامی‌گرفت، زیرا اصحاب بدر از روی اشتباه اجتهاد کرده بودند که فدیہ گرفتن از اسرا و آزاد کردنشان بهتر از کشتن آنان است، به این دلیل که ممکن است بعضی از آنان مسلمان شوند (چنانکه

ولی آنچه ابوعلی جیائی گفته است قابل قبول نیست زیرا:

اولاً، اینکه گفته است: «مقصود از کتاب در این آیه قرآن است»، صحیح نیست، چون «کتاب» در این آیه به صورت نکره ذکر شده، در حالی که هر جا کتاب به معنای قرآن آمده به صورت معرفه است مثل «ذلک الکتاب لاریب فیہ» و «کتاب انزلناه الیک مبارک» یعنی هذا کتاب انزلناه الیک. و نیز کلمه «سبق» در آیه وصف کتاب است، در حالی که توصیف قرآن با لفظ «سبق» صحیح نیست، چون قرآن در زمان نزول این آیه، حاضر و موجود و در دست مردم بوده و کتاب «سابق» نبوده است تا در وصف آن گفته شود: «کتاب من الله سبق».

ثانیاً، اینکه گفته است: «ایمان مسلمانان به قرآن سبب شد که جلوی عذاب عظیم گرفته شود» مخالف ظاهر آیه است زیرا آیه می گوید: خود کتاب سابق خدا مانع عذاب عظیم شده، نه ایمان به آن کتاب.

ثالثاً، اینکه گفته است: «گناه مفروض اصحاب بدر صغیره بوده است» صحیح نیست، زیرا گناه صغیره موجب عذاب عظیم نمی شود، در حالی که آیه می گوید: عذاب عظیمی در انتظار اصحاب رسول خدا (ص) بوده که کتابی از خدا جلوی آن را گرفته است.

اینجا شش نظر از مجموعه نظرهایی بود که درباره معنای «کتاب» در آیه «ولولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم» اظهار شده است و نظریهای دیگری نیز هست که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می شود.

در اینجا تذکر این نکته لازم می نماید که همه این نظرها مبتنی بر این تصور است که گرفتن فدیه از اسرای جنگ بدر و آزاد کردن آنان کاری ناصواب و برخلاف رضای خدا بوده و موجب عذاب عظیم می شده و کتاب سابق خدا از آن جلوگیری کرده است.

و منشأ این تصور منقولاتی است که نظریهای افرادی از صحابه و تابعین را از قبیل ابوهریره و حسن بصری و قتاده منعکس می کند و قبلاً عبارات آنان نقل شد، و از بیانات سابق روشن گشت که هیچ یک از شش نظر مذکور قابل قبول نیست.

نظر قابل قبول:

به نظر می رسد که «کتاب سابق» خدا در این آیه، وعده سابق او است که به اصحاب رسول (ص) قول داده بود آنان را بر یکی از دو گروه قریش پیروز خواهد کرد - یا بر کاروان تجارت قریش و یا بر سپاه مسلح آنان - و چون بر کاروان تجارت مسلط نشدند، خداوند شق دیگر وعده خود را به انجام رساند و اصحاب پیغمبر را بر سپاه مسلح قریش پیروز کرد و اگر نبود این کتاب و وعده سابق خدا که باید تحقق یابد چون نیروهای اسلام مقداری از وقت و قدرت خود را در میدان جنگ صرف گرفتن اسیر و نگهداری اسرا کردند و از نیروی رزمی خود کاستند بدین علت شکست بزرگ و عذاب عظیمی از دشمن بر آنان وارد می شد، ولی خدا طبق وعده قبلی خود با امداد غیبی، مسلمانان را بر نیروهای قریش پیروز گردانید.

در اینجا برای اثبات صحت این نظر باید چند مطلب ثابت شود:

۱- خدا قبلاً به مسلمانان وعده داده بود آنان را بر یکی از دو گروه مسلح و غیرمسلح پیروز گرداند.
 ۲- در جنگ بدر رزمندگان اسلام مقداری از وقت و نیروی خود را در حین جنگ صرف گرفتن اسیر و نگهداری اسرا کردند که از قدرت رزمی آنان کاست در آستانه شکست واقع شدند.

۳- خداوند با نیروی غیبی خود به طور خسر عادت مسلمانان را که در آستانه شکست بودند، بدشمن پیروز کرد.

اثبات مطلب اول:

مطلب اول یعنی وعده خداوند در مورد پیروزی اصحاب رسول خدا (ص) در آیه ۷ سوره انفال بدینگونه مطرح شده است: «و اذیعکم الله احدی الطائفین انکم لکم و تؤذون ان غیرذات الشوکه تکون لکم و یریدالله الحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین» یعنی یادآور کرد که خدا به شما اصحاب پیغمبر وعده داد یکی از

داده بود. به خاطر داشتند، در چنین محیطی اصحاب رسول خدا (ص) وقتی این آیه را می‌شنوند: «لولا کتاب من الله سبق لمسکم فی ما اخذتم عذاب عظیم» بی‌درنگ از عبارت «کتاب من الله سبق» همان وعده قبلی خدا را می‌فهمند که در مورد یکی از دو پیروزی به مسلمانان داده بود و نیازی به توضیح بیشتری درباره معنای «کتاب» مذکور در آیه ندارند.

ولی مفسرانی که در زمانهای بعد خواسته‌اند معنای «کتاب» را در آیه یاد شده بدانند چون در محیط نزول آیه نبوده و به قرائن کلامی و مقامی و تاریخی مربوط به آیه یاد شده توجه نداشته‌اند، ذهن آنان به هر سو رفته و نظره‌های گوناگونی در معنای «کتاب» مذکور در آیه فوق اظهار کرده‌اند که از میان آنها شش نظر قبلاً نقل شد. و علت این سرگردانی در فهم معنای «کتاب» در این آیه دور بودن صاحبان این اقوال از جو نزول قرآن بوده است که نتوانسته‌اند به قرائنی که آیه مزبور را احاطه کرده است دست یابند.

صاحب‌المیزان می‌فرماید: «خدا عمداً خواسته است معنای «کتاب» در این آیه مبهم باشد تا کسی آن را نداند» (۲۴) و بنابراین، کوشش برای فهمیدن معنای آن کاری بیهوده و بلکه نارواست چون مخالف خواست خدا می‌باشد که طبق نظر «المیزان» خدا خواسته است کسی آن را نفهمد.

اثبات مطلب دوم

برای اثبات مطلب دوم که «مسلمانان به منظور گرفتن فدیة، اسیر می‌گرفتند» شواهدی وجود دارد بدین شرح:

۱- عبارت «تریدون عرض الدنيا» در آیه ۶۷ سوره انفال خطاب به مسلمانان می‌گوید: شما از گرفتن اسیر در جنگ بدر قصد گرفتن فدیة از اسرا داشتید که مال زوال‌پذیر دنیا است.

۲- مصعب بن عمیر در حین جنگ به ابوالبسر که می‌خواست ابو عزیز بن عمیر را اسیر کند گفت: او را

گروه را در تسلطتان در آورد- یا کاروان قریش یعنی گروه غیر مسلح و یا نیروهای مسلح- و شما دوست می‌داشتید گروه غیر مسلح به تصرفتان در آید ولی خدا می‌خواست حق را با کلمات خود پای‌جا کند و دنباله کافران را قطع نماید.

از این آیه روشن می‌شود که خداوند قبل از وقوع جنگ بدر به مسلمانان وعده داده و برعهده خود نوشته بود که حتماً اصحاب رسول خدا (ص) را بر یکی از دو طایفه که یکی غیر مسلح و دیگری مسلح بود مسلط گرداند، البته خود آیه یاد شده این وعده را نمی‌دهد بلکه این آیه حکایت از وعده‌ای می‌کند که قبلاً از طرف خدا توسط رسول اکرم (ص) در مورد پیروزی بر یکی از دو طایفه به مسلمانان داده شده بود و چون اصحاب رسول الله (ص) بر کاروان تجارت دست نیافتند شق دیگر وعده خدا تحقق یافت یعنی مسلمانان بر سپاه مسلح کفر پیروز شدند و با اینکه تعداد سپاه کفر حدود سه برابر نیروی اسلام بود کفار شکست سختی خوردند و حدود هفتاد کشته دادند و حدود هفتاد نفر از آنان به اسارت درآمدند.

در آیه «لولا کتاب من الله سبق لمسکم فی ما اخذتم عذاب عظیم» این وعده الهی به نام «کتاب» خوانده شده است و می‌دانیم که در قرآن چیزهایی که در تشریح یا در تکوین حتمیت دارند با تعبیر «کتاب» و «کتب» بیان می‌شود مثل آیه «ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً» (سوره نساء آیه ۱۰۳) یعنی نماز بر مؤمنان حتم شده است. و مثل آیه «کتب ربکم لی نفسہ الرحمه» (انعام/۱۲) یعنی خدا رحمت را بر خود حتم کرده است.

نذکر یک نکته

در محیط نزول آیات سوره انفال، مسلمانان که بود در متن حوادث قرار داشتند و سخنان رسول خدا درباره موضعگیری در مقابل کاروان قریش و نیروی زمی کفار شنیده بودند و وعده‌ای را که خدا توسط پغمبرش در مورد پیروزی آنان بر یکی از دو گروه کفار

محکم بگیر که مادر ثروتمندی دارد و امید است برای رهائی او فدیة به تو بدهد. (۲۵)

۳- عبدالرحمن بن عوف، امیة بن خلف و پسرش علی را در جنگ اسیر کرد به امید اینکه از آن دو، فدیة بگیرد ولی بلال به کمک عدوهای آن دو را کشتند عبدالرحمن از سر اندوه می گفت: بلال دو اسیر مرا کشت و غصه دارم کرد و از فدیة محروم ساخت. (۳۶)

می بینیم که عبدالرحمن بن عوف از گرفتن اسیر هدف اقتصادی داشت که به آن نرسید و از اینرو اندوهگین شد و از بلال که جمعی را به کشتن دو اسیر او برانگیخت انتقاد نمود.

از این سه دلیل روشن می شود که مسلمانان در جنگ بدر مقداری از وقت و نیروی خود را صرف گرفتن اسیر و نگهداری اسرا کردند.

بدیهی است که صرف وقت و نیرو برای گرفتن اسیر و نگهداری اسرا یکی از موانع غلبه بر دشمن است زیرا در جنگ تن به تن که حتی یک لحظه را نباید از دست داد اگر مقداری از وقت و انرژی نیروها، صرف گرفتن و نگهداری اسرا شود به همان مقدار از قدرت رزمندگی آنان کم می شود و احتمال شکست را بیشتر می کند، در جنگ بدر که مسلمانان هفتاد اسیر از دشمن گرفتند اگر فرض کنیم که برای گرفتن هر یک اسیر و منتقل کردن او به پشت جبهه فقط ده دقیقه وقت صرف شده باشد هفتصد دقیقه یعنی یازده ساعت و چهل دقیقه وقت صرف گرفتن اسرا و نگهداری آنان شده است و این وقت زیاد در حساس ترین موقع، فرصت گرانبهائی را از دست مسلمانان گرفته و آنان را به شکست نزدیک کرده است و اینجا بود که اگر امداد غیبی نمی رسید شکست مسلمانان قطعی می نمود.

اثبات مطلب سوم

برای اثبات مطلب سوم که مسلمانان در جنگ بدر با نیروی غیبی پیروز شدند دلایلها و وجود دارد بدین شرح:

۱- آیه ۴۳ سوره انفال می گوید: «و اذیریکم الله فی منامک قلیلاً ولو اراکم کثیراً لفشلتم...» یعنی ای

رسول گرامی! یاد کن وقتی را که خدا در عالم خواب تعداد دشمنان را در چشم تو کم نمایاند و اگر آنان را زیاد نمایانده بود شما می ترسیدید و ضعیف می شدید. از این آیه معلوم می شود لطف خاص خداوند به طور خرق عادت سبب شده است که تعداد دشمنان در عالم رؤیا در چشم رسول خدا (ص) کم نمایانده شود تا مسلمانان قوی دل و به پیروزی امیدوار شوند.

۲- آیه ۴۴ سوره انفال می گوید: «و اذیریکم و هو اذالتیمت فی اعینکم قلیلاً...» یعنی شما مسلمانان یاد کنید وقتی را که خدا تعداد دشمنان را در چشماتان کم جلوه داد. از این آیه نیز معلوم می شود که خداوند به عنایت خاص خود تعداد دشمنان را در نظر مسلمانان کمتر از آنچه بوده نمایانده است تا مسلمانان دلگرم و امیدوار به پیروزی گردند.

۳- آیه ۹ سوره انفال می گوید: «و اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین» یعنی یاد آورید وقتی را که شما به درگاه خدا استغاثه می کردید و از وی کمک می خواستید او به خواست شما پاسخ مثبت داد و گفت: من هزار فرشته پشت سر هم به کمک شما خواهم فرستاد. از این آیه معلوم می شود خداوند وعده امداد غیبی به مسلمانان داده و معلوم است که خدا خلف وعده نمی کند.

۴- آیه ۱۲ سوره انفال می گوید: «و اذ یوحی ربکم الی الملائکة انی معکم فثبوا الذین آمنوا سألنی فرب قلوب الذین کفروا الرعب...» یعنی یاد کن وقتی را که خدا به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم پس مؤمنان را ثابت قدم و قوی دل کنید. من در دلها کافران ترس خواهم انداخت. از این آیه معلوم می شود فرشتهها از طرف خدا مأمور شده اند که مؤمنان را تأیید کنند و نیز خدا وعده داده است که در دلهای کافران ترس و وحشت ایجاد نماید و این نشان از امداد غیبی الهی می دهد.

۵- آیه ۱۷ سوره انفال می گوید: «فلم تقتلوهم لکن الله قتلهم...» یعنی در جنگ بدر شما کفار را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت و نابود کرد. از این دلیلی که ذکر شد معلوم می گردد که پیروزی مسلمانان بر کفار در جنگ بدر به کمک امدادهای غیبی و الهی

سعد بن معاذ که نظرش کشتن اسرا بود کسی نجات نمی‌یافت.

اینها بعضی از روایاتی است که در اینجا نقل کرده^(۳۰) و خواستماند با نقل این روایات در مورد عذاب مذکور در این آیه چیزی شبیه آنچه درباره قوم یونس در قرآن آمده است ترسیم کنند که عذاب استیصال به قوم یونس نزدیک شد ولی چون توبه کردند برطرف گشت و آنان را هلاک نکرد که این داستان در سوره یونس آیه ۹۸ آمده است: «... الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا...» یعنی قوم یونس چون ایمان آوردند عذاب رسواکننده را در دنیا از آنان دور کردیم.

صاحب تفسیر المیزان نیز عذاب را در آیه ۶۸ انفال بمعنای عذاب استیصال دانسته و در تفسیر آن فرموده‌اند: «کتاب سابق خدا سبب شد که شما را عذاب و هلاک نکند ان لا یعذبکم و لا یهلککم...»^(۳۱) از کلمه «لا یهلککم» معلوم می‌شود مقصود ایشان عذاب استیصال است که اگر می‌آمد مسلمانان را هلاک می‌کرد.

ولی از بیاناتی که در مطلب چهارم گذشت روشن شد که مقصود از «عذاب عظیم» در آیه ۶۸ انفال شکست بزرگی است که در جنگ بدر مسلمانان در آستانه آن قرار گرفتند اما خداوند طبق وعده قبلی خود از آن جلوگیری کرد و نیروهای اسلام را پیروز گردانید.

«عذاب» به معنای شکست در جنگ

برای تأیید این مطلب که ماده «عذاب» در قرآن کریم به معنای شکست در جنگ آمده است دو نمونه از آن ذیلا نقل می‌شود:

۱- در سوره براءت آیه ۱۴ درباره جنگیدن با مشرکان عهدشکن و مهاجم آمده است: «قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین» یعنی با مشرکان پیمان شکن مهاجم بجنگید تا خدا آنانرا به دست شما شکست دهد و عذابشان کند و بر آنان پیروزتان گرداند و سینهای دردمند قومی مؤمن را شفا بخشد.

تحقق یافته است نه با نیروی عادی و مادی.

از بیانات سابق روشن شد که نظر قابل قبول در معنای «کتاب» در آیه «لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم» این است که کتاب سابق خدا همان وعده سابق خداست که قبلا به مسلمانان قول داده بود آنان را بر یکی از دو طائفه مسلح و غیر مسلح قریش- پیروز خواهد کرد. و در اینجا بحث در باره مطلب چهارم که توضیح معنای «کتاب» در آیه مزبور بود به پایان می‌رسد.

بحث درباره مطلب پنجم

مطلب پنجم این بود که آیا کلمه «عذاب» در آیه ۶۸ انفال «لولا کتاب من الله سبق لمسکم فی ما اخذتم عذاب عظیم» به معنای عذاب استیصال، نظیر عذاب عادو ثمود است یا به معنای شکست در میدان جنگ؟ مفسران عموماً معتقدند که عذاب در این آیه به معنای عذاب استیصال است که اگر می‌آمد همه را هلاک می‌کرد، و در این باره روایاتی نیز نقل کرده و به رسول خدا^(ص) نسبت داده‌اند که آنحضرت درباره اسرای جنگ بدر با اصحاب خود مشورت کرد و ابوبکر گفت: از آنان فدیة بگیر و آزادشان کن و عمر و سعد بن معاذ گفتند: باید اسرا قتل عام شوند و چون رسول خدا^(ص) برخلاف نظر عمر و سعد بن معاذ اسرا را در مقابل فدیة آزاد کرد این کار موجب غضب خدا شد و عذاب استیصال را به آنان نزدیک کرد و بدین سبب پیغمبر اکرم^(ص) به گریه درآمد و فرمود: «لقد عرض علی عذابکم ادنی من هذا الشجرة لشجرة قریبة من رسول الله»^(۳۲) یعنی عذابی که قرار بود شما را فرا گیرد بر من عرضه شد که نزدیک‌تر از این درخت شده بود و اشاره کرد به درختی که نزدیک آن حضرت بوده و نیز فرمود: «ان کاد لیمنسا فی خلاف ابن الخطاب عذاب عظیم ولو نزل العذاب ما اقلت الا عمر»^(۳۳) یعنی چون با نظر عمر بن الخطاب مخالفت کردیم و اسرا را نکشتم نزدیک بود عذاب عظیمی ما را فرا گیرد و اگر عذاب می‌آمد کسی غیر از عمر از آن نجات نمی‌یافت. و نیز فرمود: «لو نزل عذاب من السماء لم ینج الاسعد بن معاذ»^(۳۴) یعنی اگر عذابی از آسمان آمده بود غیر از

در این آیه شکستی که از مسلمانان بر کفار وارد می‌شود و ذلیل و رسواشان می‌کند «عذاب» خوانده شده است.

۲- در سوره براءت آیه ۲۶ درباره شکست سختی که کفار مهاجم در جنگ حنین از نیروهای اسلام خوردند آمده است: «ثم انزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين و انزل جنودا لم تروها و عذب الذين كفروا و ذلك جزاء الكافرين». یعنی سپس خداوند آرامش خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکروهائی را که شما نمی‌دیدید فرستاد و کافران را عذاب نمود و این است کیفر کافران.

در این آیه که از آمدن نیروهای غیبی در جنگ حنین و آرامش دادن خدا به رسول اکرم (ص) و اصحابش و پیروزی آنان بر دشمن سخن رفته است شکست بزرگی که کفار مهاجم هوازن و ثقیف از نیروهای اسلام به رهبری پیغمبر خدا (ص) متحمل شدند «عذاب» نامیده شده است.

حالا که دانستیم «عذاب» در قرآن به معنای شکست در جنگ نیز آمده است برای بیشتر روشن شدن مطلب مورد بحث می‌گوییم:

۱- با توجه به اینکه در جنگ بدر نیروهای اسلام مقدار نسبتاً زیادی یعنی بیش از ده ساعت وقت خود را در عین جنگیدن صرف گرفتن استرا و نگهداری آنان کردند تا آنجا که نقل شده است: حتی بعضی از کفار برای نجات از کشته شدن از نیروهای اسلام درخواست کردند آنان را اسیر کنند و مسلمانان این درخواست را پذیرفته و آنان را اسیر نمودند. * و طبیعی بود که با این کار از قدرت رزمندگی خود کاسته و در آستانه شکست قرار گیرند.

۲- و با توجه به اینکه خدا وعده داده بود یکی از دو پیروزی را نصیب نیروهای اسلام کند که یکی از آن دو، غلبه بر نیروهای رزمی کفار بود.

۳- و با توجه به اینکه با سالم جستن کاروان تجارت قریش زمینه یکی از دو پیروزی یعنی تسلط بر کاروان از بین رفت.

۴- و با توجه به اینکه چنانکه قبلاً توضیح داده شد خدا به وعده خود عمل کرد و پیروزی دیگر را یعنی

غلبه بر نیروهای رزمی کفار را به وسیله امدادهای غیبی نصیب نیروهای اسلام کرد.

با توجه به مطالب یاد شده دیگر شکی باقی نمی‌ماند که مقصود از «عذاب عظیم» در آیه یاد شده همان شکست بزرگی است که مسلمانان در جنگ بدر در آستانه آن قرار گرفتند ولی خدا با نیروهای غیبی از آن شکست جلوگیری کرد.

بحث درباره مطلب ششم

مطلب ششم این بود که آیا مقصود از «فکلوا مما غنمتم حلالاً طیباً» در آیه ۶۹ انفال این است که گرفتن فدیة از اسرای جنگی قبلاً ممنوع بوده و با نزول این آیه مجاز شده است و یا مقصود چیز دیگری است؟

مفسران چون عموماً گرفتن فدیة از اسرای جنگ بدر را کار خلافی می‌دانستند این آیه را ناظر به حلال شدن فدیة دانسته و گفته‌اند: آیه می‌خواهد بگوید: شما فدیهای را که گرفتن آن جایز نبود از اسراء گرفتید و کار نامشروعی کردید ولی حالا خدا با این آیه آن را حلال می‌کند پس در آن تصرف کنید که برای شما حلال و مطبوع است و گفته‌اند: مقصود

اصلی از «ما غنمتم» فدیة است اگر چه غنیمت عام است که هم شامل غنیمت جنگی می‌شود و هم شامل فدیة ولی در اینجا مقصود اصلی فدیة است. ضمناً یک نقل تاریخی بی‌سند با لفظ «روی» آورده‌اند که می‌گوید: وقتی که آیه «ماکان لنبی ان یکون لعاسری حتی یفخون فی الارض» نازل شد که گرفتن فدیة را از اسراء ممنوع می‌کند مسلمانان از تصرف در فدیهمائی که گرفته بودند خودداری کردند، آنگاه آیه «فکلوا مما غنمتم»

عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: من در جنگ بدر چند زره به غنیمت گرفته و با خود می‌بردم. امیه بن خلف را از سران مشرکان دیدم که دست پسرش علی را گرفته و با هم ایستاده‌اند، او به من گفت: آیا میل نداری مارا اسیر کنی؟ اگر چنین کنی منفعت آن برای تو بی‌شتر از این زرهائی است که در دست داری گفتم: آری به چندین چنین است آنگاه زرها را انداختم و دست امیه و پسرش را گرفتم و آن دو راه اسارت در آوردم و هنگامی که آن دو را به پیشرفت جبهه می‌بردم امیه به من گفت: من هرگز وضعی مثل امروز را ندیده‌ام مگر شما نیازی به شترهای شیره ندارید که به عنوان فدیة از ما بگیرید؟ (سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۱)

قبل از آن یعنی «لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم» این است که آیه قبل می‌گوید: اگر نبود وعده حتمی خدا که طبق آن وعده، شما را با نیروی غیبی پیروز کرد. اگر نبود این وعده الهی، به سبب اینکه شما مقدار زیادی از وقت و نیروی خود را صرف گرفتن اسراء و نگهداری آنان کردید در جنگ شکست می‌خوردید و عذاب بزرگی از دشمن بر شما تحمیل می‌شد، پس حالا که خدا شما را از شکست نجات داد و بر دشمن پیروز کرد و غنیمت وفدیه از او به دست آوردید از آنچه در این جنگ پیروز ماندان به دست آورده‌اید استفاده کنید که بر شما حلال و گوارا است. پس باید گفت: آیه «فکلوا ما غنمتم» نیز مثل آیه قبل از آن در مقام امتنان است و در حقیقت «مکمل امتنان محسوب می‌شود و می‌خواهد بگوید: حالا که خدا شما را با نیروی غیبی از شکست و عذاب دشمن مصون داشت و پیروزتان کرد در این فضای پیروزی و زهائی از خطر دشمن از دست‌آوردهای این پیروزی استفاده کنید که برای شما حلال و مطبوع است. از آنچه گذشت روشن شد که مقصود از آیه «فکلوا ما غنمتم حلالاً طیباً» این نیست که گرفتن فدیه از اسرای جنگی قبلاً ممنوع بوده و با نزول این آیه حلال شده است.

حلالاً طیباً» آمد و تصرف در فدیه‌ها را حلال کرد. (۳۲) صاحب المیزان نیز در تفسیر آیه مزبور فرموده‌اند: «غفرنا لکم و رحمانکم فکلوا ما غنمتم» (۳۳) یعنی کار خلافی که در مورد فدیه کردید ما شما را بخشیدیم و به شما رحم کردیم، پس حالا در فدیه‌ها تصرف کنید که برای شما حلال شده و دیگر ممنوع نیست. این مفسران فای تفریح در «فکلوا» را عطف بر مقدر گرفته‌اند که آن مقدر عبارتی نظیر «غفرنا لکم و احللنا لکم» خواهد بود که «کلوا» متفرع بر آن است. این گفته مفسران مبتنی بر این نظر است که گرفتن فدیه از اسرای جنگ بدر کاری نامشروع بوده است و از اینرو گفته‌اند: قبل از «فکلوا ما غنمتم» عبارتی نظیر غفرنا لکم و احللنا لکم» باید مقدر باشد که «فکلوا ما غنمتم» متفرع بر آن است و این آیه حلال شدن فدیه را بعد از آنکه حرام بود اعلام می‌کند. ولی چنانکه قبلاً توضیح داده شد فدیه گرفتن قبلاً ممنوع نبوده و عمل رسول خدا (ص) و اصحاب او در مورد گرفتن فدیه و آزاد کردن اسراء کاری معقول و مشروع و انتخاب احسن بوده و طبق مشورت و مصلحت بینی انجام شده است و این همان دستور آیه ۴ سوره محمد (ص) «... فاما منا بعد و اما فداء» می‌باشد. بنابراین، ارتباط «فکلوا ما غنمتم حلالاً طیباً» با آیه

❁ یادداشت‌ها

- ۱- مجمع‌البیان، چاپ اسلامیه، ج ۲، ص ۵۵۸.
- ۲ و ۳- المنار، ج ۱۰، ص ۹۶.
- ۴- المنار، ج ۱۰، ص ۹۷.
- ۵- اساس البلاغه، ص ۴۳.
- ۶- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۷۷.
- ۷- مفردات راغب، ص ۷۹.
- ۸- تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۳۷.
- ۹- تفسیر «المنار»، ج ۱۰، ص ۹۷ و المیزان، ج ۹، ص ۱۳۸.
- ۱۰- طبقات محمد بن سعد، ج ۲، ص ۶۴.
- ۱۱- طبقات محمد بن سعد، کتاب الواقدی، ج ۲، ص ۱۲۹.
- ۱۲- تفسیر جلالین در توضیح مفهوم آیه ۶۷، سوره انفال.
- ۱۳- تبیان شیخ طوسی، ج ۵، ص ۱۵۶.
- ۱۴- المیزان، ج ۹، ص ۱۳۸.
- ۱۵- المنار، ج ۱۰، ص ۹۶. ۱۶- المیزان، ج ۹، ص ۱۳۸.
- ۱۷- المیزان، ج ۹، ص ۱۳۹.
- ۱۸- مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۵۸.
- ۱۹- الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۲.
- ۲۰- مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۵۵۸.
- ۲۱- تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۴۷.
- ۲۲- تفسیر فخر، ج ۱۵، ص ۲۰۳.
- ۲۳- تفسیر کشف زمخشری، ج ۱، ص ۳۵۲.
- ۲۴- تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۳۹.
- ۲۵- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۵، ۵۴۶.
- ۲۶- همان منبع، ج ۱، ص ۶۳۱.
- ۲۷- تفسیر طبری جزء دهم، ص ۴۴. ۲۸- تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۰۳.
- ۲۹- تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۱۰۴.
- ۳۰- رک: شماره ۳۵ کیهان اندیشه مقاله قرآن و آزادی اسراء. درباره بی‌اعتباری این روایات بحث شده است.
- ۳۱- تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۳۹.
- ۳۲- تفسیر روح المعانی، آلوسی، جزء ۱۰، ص ۳۲.
- ۳۳- المیزان، ج ۹، ص ۱۳۹.